

اظهارات آقای محمد شانه چی در مورد وقایع رقت باری

که ماموران رژیم برایشان تحمیل کرده اند

سؤال میفرمائید که شرح گرفتاری هایم را بگویم - قبلاً باید از اظهار لطف شما که یک نفر روحانی عضو کبیر حقوق بشر هستی تشکر میکنم چون مجالی برای شرح مفصل نیست به اختصار برگزار میکنم البته با مذاکره و دید و بازدید با دیگران جریان حقوق بشر در ایران را خواهید دید آنچه در این آخری برای من اتفاق افتاد بعد از گرفتاریهای قبلی در نیمه شب نوزدهم خردادماه ۱۳۵۲ که همه مردم در خواب بودند و ما بعلت داشتن مریض بدحال که قصد بردن به بیمارستان داشتم در را زدند و عده ای با هجوم و اسلحه بدست وارد منزل شدند و به بازرسی و بازپرسی پرداختند و همان نیمه شب دخترم فاطمه مدیر شانه چی دانشجوی سال دو حقوق و قضائی قم را بازداشت و بردند و به بازرسی ادامه دادند وقتی که چیزی پیدا نکردند حدود پانصد جلد کتاب که از اول عمر تدریجاً تهیه کرده بودم به انضمام عکسی از مرحوم دکتر محمد مصدق در دو ماشین ریخته و بردند و صبح ساعت شش خودم و فرزندم محسن فارغ التحصیل رشته آزمایشگاهی و خانمی مریض که از زادگاه مشهد برای معالجه آمده بود بردند با چشم بسته و تا غروب زیر یک پله بدون غذا رو به دیوار نگاه داشتند و غروب که اظهار داشتم میخواهم ادای فریضه مذهبی نمایم هدایتم کردند به اطاقی که شش نفر دیگر با حالاتی که شرح آن مفصل است. و فردای آن روز در پشت دری که دخترم را شکنجه میدادند و صدای ناله او را می شنیدم مدتی گذراندم و بعد از دو روز از زندان شهربانی به زندان اوین منتقل شدم در بین راه توانستم با پسرم مختصر گفتگوئی داشته باشم ایشان میگفت که در ظرف این ۴۸ ساعت پنج مرتبه زیر شکنجه از حال رفته ام چه کنم و در زندان اوین بعد از بازجوئی مفصلی که حدود ۵/۵ ساعت طول کشید با تهدید و تحقیر و به سلول انفرادی که بسیار جای بدی بود و از اول در آنجا بودم مراجعتم دادند و بعد از چند روز به شدتی مریض شدم که در زندان مداوا نشدم به بیمارستان شهربانی منتقل کردند و در آنجا بعد از معاینات مفصل که اطباء نظر خوبی درباره ام ندادند مرخص شدم و بعد فهمیدم که بعد از رفتن و بردن ما فرزند مریضم حسین را با مادرش توقیف و با پافشاری مادرش که گفته بود تا مرا نکشید نمیگذارم بچه مریضم را به زندان ببرید ایشان را بردند بیمارستان تحت نظر مامورین ساواک ۴۸ ساعت بودند و بعد از ۴۸ ساعت و بازجوئیهای اجازه برگشتن بخانه را به ایشان میدهند و دخترم را بعد از شش ماه مرخص میکنند و دو ماه بعد از مرخصی یكروز صبح که بقصد دانشکده از منزل خارج میشود دیگر ما او را ندیدیم تا خبر شهادت او را در روزنامه خواندم و تا بحال نه اثاثیه و لباس و لوازم او را و نه قبر او را بما نشان نداده اند و خفقان بقدری زیاد بود که اقوام و دوستانم جرات آمدن به خانه ام را تا چند روز نداشتند و اینک از محل دفن او و از نوع کشتن او خبری ندارم ولی پسرم ر ابعداز ۸ ماه ملاقات دادند در حالی که در برخورد اول او را نشناختم از شدت ضعف و پریدگی رنگ و خلاصه او را به سه سال زندان محکوم کردند. در تاریخ ۵۴/۲/۲۹ مدت زندانی او تمام میشود و او تا بحال در زندان بسر میبرد و بعد از انقضاء مدت زندان ایشان بعد از مراجعه به همه مقامات مجدداً ایشانرا بردند محاکمه که تو در زندان تبلیغ کرده و کتاب خوانده ای در صورتی که با ضوابط زندان چگونه ممکن است کسی تبلیغ کند مضافاً اینکه ایشان متهم است که در تاریخ ۵۶/۲/۵ تو در زندان تبلیغ کرده ای و ایشان طی دفاعیه که نوشته و الان در پرونده ایشان موجود است میگوید من طبق دفاتر زندان در تاریخ ۵۶/۱/۲۹ از زندان اوین که شما مدعی هستی مدت چهار مرتبه با بستگانم ملاقات داشته ام و همه اینها را دفتر زندان گواهی میدهد و نتیجتاً در تاریخ ۵۶/۲/۵ در زندان اوین نبوده ام که تبلیغ بکنم یا کتابی بخوانم و تازه اگر کتابی خوانده ام کتابی بوده که در کتابخانه زندان بوده است کتابی که خواندن آن چهار سال زندان دارد چرا در کتابخانه نگاه میدارید در هر صورت ایشان را به چهار سال دیگر محکوم میکنند و فعلاً در زندان بسر میبرد و مطلب مهمتر که باز در پرونده منعکس است اینکه من که مدت قانونی زندانم در تاریخ ۵۴/۲/۲۹ تمام

میشود چرا بدون هیچ مجوزی تا تاریخ ۵۶/۲/۲۵ دو سال تمام مرا در زندان نگاه داشته اید که من مرتکب چنین گناهی بشوم
زیاده بر این مزاحم نمیشوم و همین قدر بدانید وضع حقوق بشر بدست حکومت ایران این چنین است و مطلب دیگر از حقوق
بشر در ایران اینکه من الان نمیدانم با این شرحی که به شما دادم سرنوشتم چه خواهد شد چون ممکن است برای همین
مطالب مرا تحت بازجوئی قرار دهند و زندانم کنند.

با تقدیم احترامات محمد مدیر شانه چی